



در تحلیل وقایع، نباید از منطق
سیاست زمانه دور افتاد. این
درست است که طبق روابط،
مناسبات و ادراکی که از روح زمانه
و شرایط وجود داشت، رضاخان
- سردار سپه و بعد رضاشاه - فهمیده

بود که بدون نیروی روشنفکری
کارش پیش نخواهد رفت و اگر قرار
است درون سازه حکومت فکر کند،
از ابتدائی می تواند با مشروطیت
در افتد و باید کارش را با نمایندگان
مجلس در همان سازه پیش برد.

اگر حیطه خرد سیاست - یعنی
میکروپالیتیک - را در نظر بگیریم،
مهندسی بسیار زیبایی پدید می آید.
حاصل و برآیندش این است که
رضاشاه، رجال سیاسی را از دور
خود راند. این از یک جهت زرنگی
حساب می شود، اما از جهتی عین
حماقت است، برای این که کشور
را رجال نگه می دارند. اگر رضاخان،

رضاشاه شد، به این دلیل بود که
سیاستمداران قدرتمندی مانند
تقی زاده، تیمورتاش و فروغی
کنارش بودند. رضاشاه با کمک
رجال بالا آمد ولی می خواست
بدون رجال حکومت کند

مصلحت‌هایی، قراردادهای استعماری گذشته منهای قراردادهای
ارضی را فسخ کنند، یعنی وام‌ها را بخشیدند و نیروهای خود را
خارج کردند.

نکته دوم این است که جریان‌های انقلابی همیشه یک بخش
ضدانقلاب نیز دارند؛ مثلاً در انقلاب فرانسه این تجربه مشاهده
شد که انگلیسی‌ها در موج اول برای سرکوب انقلاب نیرو اعزام
کردند. در ایران هم انگلیسی‌ها به نیروی ضد انقلاب بلشویکی که
جمع شده بودند، کمک می کردند.

■ یعنی اتحادی بین قوای روس سفید و انگلیس شکل گرفت؟

بله. یک بخشی از آن، جابه‌جایی فرماندهان دیوبیزیون قزاق
است که اتفاق می‌افتد. بعد از آن مقطع انقلاب که اتفاق افتاد،
دولت موقت در روسیه سرکار آمد و هنوز بلشویک‌ها نبودند. در
این زمان، فرماندهی برای قزاقخانه از روسیه آمده و هنوز روس‌ها
کم و بیش اشراف نسبی در فرماندهی دارند، ولی این فرمانده
که کلرژه نام داشت با توطئه و تمهید انگلستان کنار زده شد و
استاروسلسکی، عامل انگلیس جانشین او شد. عامل اجرایی این
جابه‌جایی سرهنگ فیلاتوف و افسر ایرانی زیردستش سرهنگ
دوم رضاخان بودند. رضاشاه بعدی که در آن زمان رضاخان است،
قبلاً در آتریاد همدان بود و از آن زمان آهسته آهسته به این مدار
قدرت وارد شد.

بعد از آن درگیری‌ای داریم که فاکتوری مهم در تحلیل تاریخ
ایران است؛ اختلاف نظر بین نایب‌السلطنه هندوستان و اختلاف
نظری که در خود لندن است. ما لرد کرزن را داریم که دنبال این
است که در ایران، قرارداد تحت‌الحمایگی ۱۹۱۹ مجری شود. از
سوی دیگر مقامات هند و انگلیس موافق با این پروژه نیستند. پس
اگر انگلیسی‌ها تن به کودتا دادند به‌خاطر این بود که پروژه کرزن
در تحمیل قرارداد تحت‌الحمایگی به ایران بنا به دلایل متعدد

تحولات سال‌های بعد هم باز تابع همین شرایط است؛ مثلاً در
سال ۱۹۰۷ ایران بین دو کشور روس و انگلیس تقسیم شد.
حادثه دیگری که داریم قرارداد ۱۹۱۵ بین انگلیس و روس
است که ایران به کل بین روس و انگلیس تقسیم و منطقه حائل
نیز برداشته شد. ابتدا شمال، جنوب و یک منطقه بی‌طرف وجود
داشت. در قرارداد ۱۹۱۵ منطقه حائل نیز برداشته شد و شمال
ایران به تصرف روسیه و جنوب به تصرف انگلیس درآمد. در
اینجا نقش نیروی قزاق اهمیت بیشتری پیدا کرد و تقریباً منطقه
شمال را به تصرف درآوردند. در محیط جنوب قزاق‌ها حضور کمی
داشتند، مثلاً در بوشهر یا در زابل، آتریاد قزاق نداشتیم، ولی در
همدان، اردبیل، تبریز و ارومیه داشتیم. این نشان می‌دهد به علت
اهمیت ژئوپلیتیکی که آن منطقه جغرافیایی برای روسیه داشت،
به تدریج نیروی وابسته به خودش را در آن منطقه قرار داد.
نکته دوم این است که روس‌ها هزینه‌های این دستگاه نظامی - از
تسلیمات گرفته تا حقوق کارمندان - را تقبل کردند.
در این میان، اتفاق مهمی که اثر ژئوپلیتیکی داشت وقوع انقلاب
بلشویکی در روسیه بود. این انقلاب نظام را تغییر داد، شبیه
انقلاب فرانسه.

■ آیا یکی از سه انقلاب اصلی تاریخ جهان بود.

از انقلاب بلشویکی به عنوان انقلاب‌های تاریخ‌ساز یاد می‌کنند،
چون هم برای کشور خودشان تاریخ‌سازی کردند و هم برای
جهان. ما نیز از قدیم به سرنوشت اینها متصل بوده‌ایم. عده‌ای
از شخصیت‌ها و گروه‌های مبارز مثل جعفر پیشه‌وری، از ایران
به کنگره ملل ستم‌دیده مشرق‌زمین رفته بودند. پیشه‌وری جزو
اولین افرادی بود که در آن جلسات حضور داشت و بعد هم در
ادامه نقش‌هایی در تاریخ ایران ایفا کرد. به هر حال، وقوع آن
انقلاب روی نظام جدید روسیه تأثیر گذاشت و باعث شد بنا بر